تعلیقات

تعلیقات

قصیده ۱

۱- ص ۱ بیت ۱ : در کلیهٔ نسخ «رنگ بوی سلب» بوده . در مجمع الفصحا «رنگ رنگ سلب» آمده است .
ظاهراً بمناسبت بیت دوم مناسبتر بنظر میرسد اگر تصرف و تصحیح قیاسی نباشد

۲- = بیت هفتم و هشتم : تغییر کلمهٔ «صبا» به «دنیا» و «هوا» به «دوا» برای تکرار قافیه بفاصلهٔ چهار
بیت بوده است .

قصیده ۲

۳- ص ۳ - بیت چهارم «ای بیداد که رنج آمد که خوبان . . . . » این قصیده در اغلب
نسخ ذکر نشده نسخه‌هائی که این قصیده را دارند عبارتست از نسخ : س - قص - ش .
ب - ت . در نسخهٔ «قص» بجای کلمهٔ «بیدی» ، «بدی» نوشته شده که بغلط حک و اصلاح «
بدی» شده است و در مصراع دوم بعوض : «طرف ظلال» ، «رخ ضلال» آمده در نسخهٔ «ش» ،
هر بیداد که رنج آمد که چونان

تعلیقات

قصیدهٔ ۱

ص ۱ در بیت هفتم تغییر کلمهٔ «صبا» به «دغا»، و در بیت ششم تغییر کلمهٔ «هوا» به «دغوا»، برای تکرار قافیه بفاصلهٔ چهار بیت بوده است.

قصیدهٔ ۲

ص ۳ بیت چهارم: «بدی را از که رنج آمد که خوبان ...»، این قصیده را اغلب نسخ ندارد و نسخه‌هائی که این بیت را دارد و چهار نسخه است: س ـ قص ـ ش ـ ب ـ ت، که در بعضی کلمات با همدیگر اختلاف دارند که ذیلاً نوشته میشود:

قص: بجای «طل طلالا»، «ضلّ ضلالا»، ش: «هری را از که رنج آمد که چنان ...»،

ب: بجای «طلّ طلالا»، «در ضلل و ضلال». ت: «بیارامند در ضلالا».

چون نسخه صحیحی که در خور اعتماد باشد بدست نیامد ناچار باید بقیاس توسّل جست، در نسخه قص کلمهٔ «بدی» در اصل «هدی» بوده بعد آنرا باطله حک و اصلاح «بدی» شده است و در نسخه ش کلمهٔ «بیارامند» قلم خورده و در اصل «بیارامید» بوده است. علاوه برای آنکه بیت دارای معنی صحیحه باشد بنظر میرسد که شاید بیت مزبور در اصل این طور بوده است: «هدی را از که رنج آمد که چونان بیارامید در ظلّ ضلالا».

چون ضلال ضد هدی است و ناچار کلمه در اصل هدی بوده است بمناسبت ضلال مراد از هدی روی محبوب و از ضلال زلف او قصد شده یا اینکه: «هدی را از که رنج آمد که خوبان بیارامند در ضلّ و ضلالا».

تعلیقات

ص ۴ بیت ۱۲-۱۳ «سال از بی نوائی کز نوالش . . .»

اگر در این دو بیت مختصر تغییری داده شود ظاهراً معنی صحیح‌تر خواهد بود و آن عبارت از این است که «نوال» را در عجز بیت اول به «سال» و کلمهٔ «سال» را در عجز بیت دوم به «نوال» تبدیل کنیم.

ص ۴ بیت ۱۷: «ز تیرش گر مخالف . . .» ظ: «ز تیرش گر مخالف دید جوید نجم اندر بیابد چون نشالا». اگر بجای «بیابد» کلمهٔ «نیابد» بیاوریم آنوقت باید کلمهٔ «چون» را بکلمهٔ «جز» تبدیل کنیم.

ص ۹ بیت اول: «چون ز روز رزم سرجاهان بندیشم همی . . .» در نسخهٔ اساس: «سرجاهان» ~~نوشته شده~~ که این قصیده مخصوصاً در آن نسخه بوده است «سرجابها»، نوشته شده است و هیچ محلّی از کتب جغرافی بدست نیامد. امّا در تاریخ بیهقی چاپ تهران بتصحیح دکتر غنی و دکتر فیاض ص ۲۱۸ اسمی از سرجهان برده شده است که عیناً نقل میشود: «و امّا ایزد عزّوجلّ بفضل ما را بر عادت خود بداشت چنانکه در یک زمستان بسیار مراد حاصل آمد چون جنگ سرجهان . . .» و این جنگ مسعود جنگی است که در سال ۴۲۰ مابین او و سالار ابراهیم بن مرزبان بن اسمعیل بن وهسودان روی داده است. رجوع شود به تاریخ سال مزبور در تاریخ ابن الاثیر. صاحب معجم البلدان می‌نویسد: سرجهان قلعه‌ئی بوده است در طرف جبال

در طرف قزوین و زنجان و ابهر . صاحب فرهنگ جهری از بیت پنجم نقل کرده که: «سرجهان قلعه‌ای قلعه‌ای بوده بر قله کوهی از کوههای دیلم مشرف بر اراضی صحرای قزوین و ابهر و زنگان در کمال متانت و حصانت و رفعت مشتمل بر دو طبقه . . . .) در تاریخ مفصل ایران دانشمند محترم آقای دکتر اقبال در صفحه ۳۹ می‌نگارد: در پادشاه بی‌خانمان قبل از آنکه مغول قلعهٔ قارون را (در حصار) بگیرند خود را بحصار سرجهان (در پنج فرسخی سلطانیه در دامنهٔ جبال طارم) کشاند . پس معلوم میشود «سرجانها» که در صفحه بوده غلط می‌باشد و بایستی «سرجهان» یا «سرجهان» باشد .

ص ۰، بیت ۳۲) ربح لاغر با نهاد و رای او فربه شود . . . کلمهٔ «ربح» ، اگرچه از حیث معنی خللی به بیت وارد نمیکند ولی از حیث لفظ جای تأمل است . ظاهراً کلمهٔ «گنج» ، در این مورد صحیح‌تر است و بنظر فاضل محترم آقای دهخدا نیز «گنج» ، بهتر است .

قصیده ۱۰

ص ۲۳ بیت آخر   تا همی در اول شوال باشد روز عید   تا همی سروقه اندر آخر آبان بود .

قصیده ۱۲

ص ۲۶ رخ و چشمش رند و مست مخالف دو چیز آرند هر دو مست بگو

بیت ۷–۸ یکی از ماه آزار آب لاله یکی از ماه آورد چشم عبهر

در مصراع اوّل کلمه «مست»، چنانکه در نسخهٔ ق نیز آمده است با «وقت» (باشد دو بیت تا تمام معلوم است که وقت است یکی (آزار) و دیگری (آورد). مصراع دوم بیت اول در نسخهٔ ق دیگرگونه است: دو چیز نغز نشسته هر دو نگر. اگرچه معنی در هر دو نسخه صحیح بنظر می‌آید ولی نسخهٔ ق ظاهراً صحیح‌تر است. دیگر در مصراع.

ص ۲۹ بیت ۱۲: اگر تضمین کرد آفرینش نو دگیسی بود کوزه سحر[۱]

۱ــ در اغلب نسخ: سحر و در بعضی از نسخ: شجّر، ضبط شده است. سحّر یعنی کاواک، میان تهی محتاج طعام و شراب، علت نهاده شده، فریفته، مشغول و این معانی در این مورد با مناسبت است و شجّر نیز نسبت بمورد درست بنظر نمی‌رسد و در نسخهٔ ق: مخبّر آمده است که نسبتاً مناسب‌تر است و شاید مصحّف مخبّر باشد بمعنی دیده شده.

ص ۲۹ بیت ۱۴ : از آب روی چشم شاه بروی   سبز گشت دیده نامبصر.

قس: از آب روی چشم شاه جودی   سبز گشت شنیده نامغیر.

هیچکدام دارای معنی صحیح نیست.

ع - د : ز آب روی و خشم شاه بروی   سبز گشت رود نا سبز

تصحیح قیاسی، برای نگارنده معنی بیت لاینحل بوده است و تا نسخهٔ صحیح بدست

نیامده تنها بقیاس نمی‌توان حکم قطعی داد.

قصیده ۱۶

ص ۳۸، بیت ۹ : شب می گشته شان را روز سدن . . . ،

اعم از اینکه «شب می گشته» یا «شب برگشته» بخوانیم در هر دو صورت

مقصود زلف است. در صورت صحت وجه اول نظر بر پایانی زلف است که

شب سیاه در نهایت پایان می باشد و سدن بمعنی محل و جای سکنی است

که در پیش رفته‌ها مکرر دیده شده. ع - د.

قصیده ۱۷

ص ۴۴ س ۱۳ بدو اندر پیداپی صنع ایزد هلال آذری و نقش آزر

غزل این قصیده در وصف غلامان سلطان محمود است و بیت مزبور بیت چهارم از قصیده است در برخی از نسخه‌ها بجای کلمهٔ «پیداپی» کلمهٔ «دیبای» نوشته شده است که البته بهتر از «پیداپی» است و در بعضی از نسخ بجای «هلال آذری» «مثال آزری» آمده است که ظاهراً از «هلال آذری» بهتر است پس اگر بیت بدین گونه تصحیح شود:
بدو اندر بتانی صنع ایزد مثال آزری و نقش آزر. نزدیک بصواب است.

ص ۴۴ بیت ۹ از آن جهانت آمد میر کرمان « » « » [illegible] دزد

میر کرمان: ابوالفوارس بن بهاءالدوله است. «چون سنه ثلث و اربعمائه بآخر رسید ابوالفوارس بن بهاءالدوله از کرمان به بست بنزدیک امیر محمود رحمه الله آمد بزینهار از برادر خویش ابوشجاع [= سلطان الدوله] و سه ماه بغزنین ببود و امیر محمود در این معنی نامه‌ها نوشت و تنبیه نمود تا میان ایشان صلح افتاد و برادر او ضمان کرد نیز که با او دیگر لجاج و تعصب نکنند. پس ابوالفوارس بازگشت و بکرمان رفت و بر ولایت خویش بنشست اندر امنی و راحت.» زین الاخبار ص ۱۷۰ چاپ برلین.

قصیده ۲۰

س ۱۵ بیت اول : نگارهای بهاری چو شعرهای بدیع یکی است پر ز توشیح دگر پر از تسجیر .

موشح یا توشیح یکی از صنایع بدیعی است و چند قسم است : مجزّا، مطیّر، مدوّر، مشجّر

و تفصیل را باید در کتب بدیع مراجعه کرد و اجمالاً برای اینکه مختصر شرحی داده شود می‌نگارد که توشیح عبارت است از اینکه

در اول هر مصراع یا بیت حرفی یا کلمه‌ای آورده میشود که چون آنها را جمع کنی

اسمی یا شعری میگردد مانند این رباعی :

معشوقه دلم بتیر اندوه بخست حیران شدم و کسی نمی‌گیرد دست

مسکین دل من ز پای محنت شد پست دستم همه دوست پشت جرم شکست

چون از اول مصراع اول میم و از دوم حاء و از سوم میم و از چهارم دال را

جمع کنیم (محمد) میشود . جا بجا که در فوق اشارت شد که از اقسام توشیح است مطیّر و مدوّر است

یعنی اگر شعر توشیح بشکل مرغ نوشته شود مطیّر و اگر بشکل دایره نوشته شود مدوّر

خوانند . چون معنی توشیح اجمالاً دانسته شد اکنون میگوئیم که در بیت فوق در جا بجائی که در هامش

نیز اشاره شده است در برخی از نسخ مصراع دوم چنین آمده است : یکی پر از توشیح

و دگر پر از تشجیر . چون در تمامت ابیات قصیده در تقسیم بیش از کلمه (یکی)، لفظ

(آن) آمده است لذا توشیح بهتر از موشح است و تشجیر هم بهتر از تسجیر است برای اینکه

تسجیر معنی مناسبی ندارد ولی تشجیر اقرب است که یکی از اقسام توشیح بدانیم که اگر بصورت

شجر نوشته شود و در بعضی از نسخ گریه و تسجیر هم آمده که اینها نیز صحیح نیستند و باید دانست

که: تشطیر و تخمیر و تشدید و تغییر، هم هر کدام یکی از صنایع بدیعی است
و تجنیس با های حطی نیز تزیین است مخصوصاً تزیین کلام است و در هر صورت تشجیر که در متن
آمده است صحیح نیست یا باید یکی از چهار کلمهٔ گذشته که از صنایع بدیعی است اختیار کرد یا کلمهٔ
تشجیر یا تجنیس را. یعنی مصراع دوم بیت را بدین گونه تصحیح کرد:
یکی پر از توشیح و دگر پر از تشجیر یا تجنیس با های حطی.

ص ۵۱ بیت دوم: ز کارزار به دو چیز است قدر و منزلت وی — یکی ز طالع سعد و دگر ز بخت قدیر.
در نسخهٔ پاریس بیت مزبور بدان گونه بود که نقش شد قطع نظر از چند غلط دیگر در مصراع ثانی که بدین ترتیب
بوده است: یکی ز طالع زر و دگر ز بخت قدیر — یکی ز طالع سعد و دگر ز اوج سپهر — یکی ز طالع راد و دگر
ز بخت قدیر معنی مقصود به دست نمی‌آید برای آنکه عنصری خواسته است که بگوید که قدر و منزلت وی
از کارزار به دو چیز است یکی به طاعت یزدان و دیگر به خدمت امیر و در اینجا لازم بود که اسم امیر را ذکر کند
و این درست نمی‌باشد که بدون بردن نام امیر به جهت دیگری آغاز کند خاصه در آن نسخه که کلمهٔ امیر
هم ذکر نشده است بگوید: عجب برای دو چیز است نام و صورت او ... واضح است که بدون
ذکر امیر یا نام او مرجع ضمیر امیر نخواهد بود. پس نصف بیت محتاج تصحیح بود لذا چنانچه در متن
مشاهده می‌شود از روی نسخهٔ دهلی اصلاح شد و در حقیقت در نسخهٔ لاهور بیت یک بیت ساخته شده است

قصیده ۲۱

ص ۵۳ س مطلع قصیده : در نسخهٔ اساس : اگر به تیرمه از کیش جامه یابد تیر ، . . . . ،

و در برخی از نسخ ... از خویش جامه یابد تیر ، در مجمع الفصحا : ... از جامه بیش یابد تیر ، چون معنی درستی

بنظر نرسید ناچار نوشتهٔ صاحب مجمع الفصحا را صحیح تر دانسته با مختصر تغییری کلمهٔ یابد به تصحیح قیاسی توسل جستم .

ضمناً راجع به تیرماه که جلوه در تیرمه بشان برنهفته ، برای مزید اطلاع می‌نگارد :

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۲ — ص ۵۴ س ۱۶ : به آنکه تیرکشه نشست شاه وصله کند ، نه با چسبد سوفار زه برد و تیر

ط : به آنکه تیرکشیده است شاه صید کند صحیح تر باشد .

گمان میکنم معنی این باشد که از با چسبیدن شاه زه از ناحیهٔ سوفار تیر را به درازا لازم برد و یعنی زه تیر به عقب میرود و این حال دست می دهد . ع — د . مگر آنکه تیر هم بر شده عقب رود و زه را بسوفار ببرد .

۳ — ص ۵۴ س ۳ : خدای سخت و قوی با شکوه آهن را . . .) شاید نظر به آیت شریفه وانزلنا الحدید فیه باس شدید و منافع للناس . داشته باشد سوره الحدید آیت ۲۵ .

ص ۵۵ س ۱۲ : چه قصه‌ها ای فلک برج و ستون و چمیر . بطوریکه در حاشیه نوشته شده اختلاف نسخ زیادی در نسخ بوده و هیچکدام معنی صحیحی ندارد و تا نسخهٔ صحیحی بدست نیاید نمی توان اظهار نظر کرد .

ص ۵۵ س ۱۶ : ~~[illegible]~~ جهان ار بخوبی گرفتی به یزدان دادی بهر آنکه بمانند آنکه مانده بگیر . یعنی آن قسمت کم از جهان را که گرفتی بمستمندگان بخشیدی بقیهٔ جهان را که نگرفته‌ای بگیر و به آن آزادگان که از بخش نصیبی نبرده‌اند بده

ع — د .

قصیده ۲۲

ص ۵۶ ~~قصیده ۲۲~~ ب ۵ مطلع قصیده : چنین نماید شمشیر خسروان آثار . ب ۱

در برخی از نسخه‌های موجود بجای : چنین نماید ، چنین بماند نوشته شده است و ظاهراً کلمهٔ «بماند» بهتر
بنظر می‌رسد ولی رشید الدین وطواط در حدائق السحر در صنعت تضمین گوید : از شعر پارسی دو بیت
و مصراعی معروف را از عنصری تضمین کرده‌ام : نبرده تیغ تو آثار فتح و گفته فلک «چنین نماید
شمشیر خسروان آثار» ص ۷۳ چاپ اول . و صاحب کتاب المعجم شمس الدین محمد قیس رازی نیز
همین بیت را بتذکر شاهد در کتاب خود آورده و گوید : چنانک رشید گفته است و مصراع عنصری را تضمین کرده :
نبرد تیغ تو آثار فتح و گفت فلک «چنین نماید شمشیر خسروان آثار» ص ۲۶۳ ~~چاپ~~ طبع بیروت بتصحیح
قزوینی . و مسعود سعد سلمان نیز ~~این بیت را~~ مصراع اول مطلع قصیده را در دو مورد تضمین کرده است
~~اول در صفحه ۲۹۵ س ۱۶ بتصحیح مرحوم رشید یاسمی : نمود در همه آثار فتح شمشیرت «چنین نماید شمشیر خسروان آثار»~~
~~و دوم در صفحه~~ اول در صفحه ۲۲۹ بیت ۲۳ چرا نیم چه دانم کنون که عنصری گوید «چنین نماید شمشیر
خسروان آثار» و دومی در صفحه ۲۹۵ س ۱۶ چاپ تهران ~~مصح~~ بتصحیح رشید یاسمی : نمود در همه
آثار فتح شمشیرت «چنین نماید شمشیر خسروان آثار» .

ابو الحسن بیهقی درباره این قصیده در صفحه ۶۷۸ چاپ تهران با اهتمام دکتر غنی و دکتر فیاض .
چنین گوید : «در قصیده‌ای که خواست در این باب عنصری را آن باید کرد تا حال شعر گردد و این است
مطلع آن قصیده : چنین نماید شمشیر خسروان آثار .
و در اثنای آن قصیده ذکر نیست که هر چه ملکی بود از آن اوی و با وی یک اندیشی کرده است

و جای آن بود چنان فتح و چنین ممدوح) و فرخی نیز قصیده‌ای در این باب گفته که مطلعش این است :

ترکش ای ترک بیکسو فکن و جامهٔ جنگ — چنگ برگیر و بنه درقه و شمشیر ز چنگ .

مقدمهٔ تفصیلی این جنگ

آنگاه که ابوالعباس مأمون بن مأمون پس از مرگ برادرش ابوالحسن علی بن مأمون با ارث خوارزم رسید خواهر سلطان محمود را که قبلاً معقودهٔ برادرش بود در حبالهٔ نکاح آورد سلطان محمود رسولی نزد وی فرستاد و از وی درخواست که خطبه بنام وی کنند ، مأمون مسئول سلطان را با ارکان دولت باز گفت ایشان از قبول این امر سرباز زدند و صریحاً گفتند ، ما ملکی داریم مستقل و کسی را اجازت نمیدهیم که در این کشور دخل و تصرفی کند ، ما مطیع امر سلطان محمود نیستیم و اگر مأمون بخواهد طرف سلطان را الزام کند ، ما نیز سر از فرمان او باز زده و دیگری را بجای شاه اختیار میکنیم رسول سلطان بازگشت و آنچه شنوده بود گفت . ارکان کشور پس از رجعت رسول با البتکین بخاری که زعیم و قائد ایشان بود بشورش برخاستند و بالاخره کشتن مأمون قرار دادند چون سلطان محمود از قتل مأمون آگاهی یافت بنام خونخواهی خوارزمشاه با لشکر عظیم بخوارزم راند و جنگ خونینی در جگربند روی داد و در نهایت نسیم فتح بر پرچم سلطان وزیدن گرفت و البتکین هم گرفتار شد چون او را پیش محمود آوردند او را مخاطب ساخته و گفت چرا بر ولی نعمت خود تمرد کردی و او را کشتی چون جوابهای تخت تشنیع نزد او را با چند تن دیگر از سران بدار آویختند و آن ناحیت را با حاجب آلتونتاش سپرد .

۱ـ در تاریخ یمینی « نیال تگین » نوشته شده .

قصیده ۲۳

ص ۵۹ س ۴ چون رمانند بی نازع چون خرد بی عادت . . .

یعنی کلمهٔ عادت سلوم نشد. شاید با عاریت یا با عافیت و یا کلمهٔ دیگری باشد که فعلاً
سلوم نشد. و معنی عادت : الملائی عن القصد . از راه برگردنده .

ص ۵۹ س ۱۶ بردباری کروش گویا بخشم اندربرد . ط : اندربود .

ص ۶۰ س ۲ : آبرا هرچند بود آن زو دریای برنگ . ط : ز دریا ی برنگ . ع - د

ص ۶۰ س ۱۰ تاشاشته نام بود . . . ؟ سلوم نشد

ص ۶۰ س ۱۲ بروی او درده گیرد وشاق برگشمر . کلمهٔ چنان میرود که کلمهٔ وشاق محرف
وشاق باشد یعنی بچه و غلام تبول چنانکه سعدی گوید :
نمانَد ز وشاقان گردن فراز کسی در قفای ملک جز ایاز .

ص ۶۲ س ۳ متن حدیث گهر پیش او که پرکه کند اگر زبان تو اندر دهان او خنجر
اشکال در صورت صحت بیت در کلمهٔ اگر است اعم از آنکه بمعنی کلمهٔ شرط باشد یا یا و تردیدیه که در عراق
معمول بوده است باید کلمهٔ (زبان) را هم فاعل کلمهٔ (کند) بدانیم تا معنی چنین باشد که اگر زبان هم حدیث
گوهر پیش او کند در دهان خنجر میشود. یا بگیر اگر را محرّف گرفته ایم که آنوقت اشکال تا اندازه ای
مرتفع میگردد.

ص ۶۲ س ۱۳ بام خویش فرشته

ص ۶۳ س ۱۴ چو تیغ گیرد از آن ور اگر کند ط: چو تیغ گیرد آنکه پر کند کشر

ص ۸۱ س ۴ بدشت او نتوان گام زد ز بیم صلیب بشهر او نتوان خفت شب ز بیم عوور
بیتی نسخهٔ اساس ما گونه است که نوشته شده است ولی در نسخهٔ "قص" (زمار صلیب) دانشمند بزرگوار
آقای دهخدا (مار صلیب) را صحیح تر میدانند و چنین معنی کرده اند. صلیب یا مار صلیب
ماری خبیث است. ~~صلیب بمعنی سخت و محکم و شدید و صلیب در لغت ها آمده است و بمعنی مار بسیار~~
~~خبیث... ... در برهان از فرهنگ ... آمده است و این هم از حیث معنی صحیح است~~
قریع الدهر گوید: همه چون غول بیابان همه چون مار صلیب همه بدزهره چو کوکاو همه
چون کلاک خونگ. در لغت کلاک. فرهنگ اسدی

ص ۷۹ س ۵

رودکی در یکی از قصاید خود که در آن شکایت از پیری خود می‌کند

از این حالی پیرانه‌سرم چنین رانده است :

مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود نبود دندان لا بل چراغ تابان بود

تو رودکی را ای ماهرو کنون بینی

بدان زمانه ندیدی که این چنینان بود

شد آن زمانه که شعر ورا جهان بنوشت

شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

کرا بزرگی و نعمت ز این و آن بودی — ورا بزرگی و نعمت ز آل سامان بود

بداد میر خراسانش چهل هزار درم وزو فزونی یک پنج میر ماکان بود

از اولیاش پراکنده نیز هشت هزار

بمن رسید بدان وقت حال چونان بود

کنون زمانه دگر گشت و من دگر گشتم عصا بیار که وقت عصا و انبان بود

حضوری در عبارت (بتوزیع ازین در واقع در) یاری ردی حق
گذشته است .

ت خوش ریم جور
غ بهای درهم صلیب)
~~مار صلیب نوشته شده است~~
و در گوهر داشته اند :

له چون کاک خدنگ
ساخته آورده شده است

ر آمده است و مترجم
ت ها و شاید صحیح‌تر باشد :

~~بنش. دستگاه تقی الله:~~
~~مجموعه گلستان~~ دستگاه تقی
خوشوقت مجرد فرشته شده است
داشت و نیز مود تا هشتاد

۱۹

ص ۸۱ س ۳

بدشت او نتوان گام زد ز بیم صلیب — بشهر او نتوان خفت خوش ز بیم عور

در نسخهٔ اساس بیت مزبور بدانگونه بود که نوشته شده و ما در برخی از نسخ بجای «ز بیم صلیب» «ز بیم جلیب» و «ز بیم سباع» نوشته شده است و در نسخهٔ قص «ز مار صلیب» ~~نوشته شده است~~ آمده است. دانشمند بزرگوار آقای دهخدا مار صلیب را صحیح‌تر دانسته‌اند و در توضیح نوشته‌اند:

صلیب یا مار صلیب، مار خبیث است چنانچه قریع الدهر گوید:

همه چون غول بیابان همه چون مار صلیب — همه بدزهره بخوی و همه چون کاک غدنگ

بیت مزبور در فرهنگ اسدی برای لغت کاک و غدنگ در موضع شاهد آورده شده است
کاک بمعنی مرد و غدنگ بمعنی ابله و بد اندام است.

کلمهٔ عور در آخر بیت هم در برخی از نسخ باختلاف غور و عُور آمده است در تذکرهٔ تقی الدین «ز بیم عور» بدون نقطه نوشته شده است و عور بتحقیق بمعنی جرب است و شاید صحیح‌تر باشد.

ص ۸۲ س ۶ فرخنده بمرز و شاه هندو را . . .

در اغلب نسخ: «فرخنده بمرز و شاه . . .» ~~گویا مرز نام محلی باشد پیدا نشد در تذکرهٔ تقی الدین:~~
~~ابرمزید~~ نوشته شده است ~~در طبقات ناصری چاپ کلکته صفحه ۹ در فتوحات محمود [illegible]~~ در تذکرهٔ تقی الدین: فرخنده بمرزبند . . در طبقات ناصری چاپ کلکته ص ۹ در شرح فتوحات محمود نوشته شده است
و جیپال را که بزرگترین رایان هند بود بگرفت و در فرید بجز سال بداشت و نفر مود تا بهشتاد

دوم او را بخریدند . باحتمال قوی بیقین کلمهٔ دنجرپان محرّف نخاستان بوده است والله
محمود او را بجزپان نیاورد . بنا بر نوشتهٔ منهاج الدین و عبارت تذکرهٔ تقی الدین در نسخت
که کلمهٔ پیرند تصحیف بن زید و بن زید محرّف بن یزید باشد در این صورت مصراع فرخی
چنین خواهد بود : فروختند بن زید شاه هند را و با اندک تصرّفی هم می‌توان گفت :
بن یزید فروختند شاه هند را . در هر صورت (پیرند) صحیح نیست . و زنده فروختن جیپال
هم جای تأمّل است زیرا مرده را که بازار فروش نمی‌آورند و البتّه تصحیح قیاسی است ،
گردیزی در تاریخ خود آورده است : و از آنجا بو هند رفت و آن ولایت بسیاری بگشاد
هر چه جواب بر این جمع محمود پس از بازگشت دادن جیپال و گرفتن وی به هند رفت
ممکن است کلمه پیرند محرّف و هند باشد . تا نسخه صحیحی بدست نیامده حکم بر صحت این تصورات
نتوان کرد .

ص ۸۲ س ۱۲

بچند راهه و سیحون و از بیاده و بیت   برون گذشت نه کشتیش بود و نه لنگر

این بیت در بعضی از نسخه‌های دیوان عنصری نوشته شده است و هر نسخه‌ای که این بیت را دارد در هیچ کدام از آنها (بیاده و بیت) را درست نوشته نشده و در نسخه اساس هم (بیاده و بیت) نوشته شده. و ما همه نسخ باستثنای نسخه دست، سیحون را درست نوشته‌اند حتی در صحیح تاریخ یمینی و شرح و ترجمهٔ آن که تاریخ [illegible] حذف [illegible] اضافات که نسخه دست، که (در آن) جیحون بجای سیحون آمده است. در صورتی که سیحون هیچ وجه در اینجا مناسبت ندارد و چند راهه و بیاده و بیت در نظر (من) بیگانه است که در ولایت پنجاب جاری است. شاید در سیحون تحریفی روی داده و در اصل سند بوده که در این صورت باید پس از کلمه سند یک حرف (از) علاوه کرد و برای درست شدن وزن شعر بدین ترتیب: بچند راهه و از سند و از بیاده و بیت. در تاریخ فرشته جیت، بهت نوشته شده است

ص ۸۲ س ۷   دگر غذای تاج الفتوح پیش آورد و باز در صفحه ۸۷ س ۱۴ در [illegible] بجوان تو تاج فتوح. از این دو بیت معلوم میشود که کتاب بنام تاج الفتوح بوده که در آن فتوحات سلطان محمود نوشته شده است و احتمال دارد که همان کتاب تاج الفتوح باشد که دولتشاه سمرقندی در تذکره خود اسمی از آن برده است. چاپ بیدل ص ۳۴ س ۷ و در نسخه خطی نگارنده که در تاریخ ۹۶۵ نوشته شده است (تاج الفتوح) آمده است.

ص ۸۳ س ۲

چو بازگشت بیک تا خاش بهمنه شد — وزانکه بود خراسان ز رزمها مضطر

در برخی از نسخ بهمنه شد و در برخی بمیمنه شد آمده است. ظاهراً این بازگشتن محمود عبارت است از بازگشتن محمود در سال ۳۹۶ به هندوستان رفته و در ملتان مشغول جنگ داود بود که خبر آوردند که ترکان از آب گذاره شده و بخراسان آمده اند. محمود ناچار از ملتان بازگشت و به بلخ رفت و جنگ کرد هم در چهار فرسخی بلخ روی داد نه برای چتال می رود که میمنه صحیح باشد نزدیک به قان محلی بوده است از نواحی بلخ. بوالشاه لمرقزی در تذکره خود باب لیدن ص ۵۲۹ از آن نام می برد و گوید که سلطان حیلی با یاران خود متوجه حدود قیصار و میمنه شد و نواحی بلخ گردید و در صفحه ۵۳۰ علاوه بر اینکه باز از میمنه نامی می برد و این بیت را که گویا از خود گردیزی بوده می آورد:

شد روان از میمنه سلطان فرخ روزگار — فتح و نصرت بر یمین و بخت و دولت بر یسار.

> ص ۷۰۱ در حواشی تاریخ بیهقی نقل از دایره المعارف بریتانی: میمنه شهری است در ولایت بلخ و از حدود بیهقی و جزو ترکستان افغان است.

ص ۸۴ س ۲ : بود چتر ملکان گشته در غزنی است — بدان در سیم آویخته تقلفین به

کلمه تقلفین در نسخه ها چنین آمده است: قلعین، فلقین، فلین. و هیچ کدام از این الفاظ معنی ندارد. احتمال میرود که در اصل زلفین یا زرفین بوده است یعنی حلقه که بر چارچوب در نصب کنند و زنجیر در را بدان اندازند و قفل کنند. و در اینجا اشارتی است بچتر ایلک پادشاه ترکان که محمود در جنگ کتر از دست وی گرفت و بر سرش زد و فرخی بدان اشارت کرده است: تاج قیصر بر سر قیصر زدن — همچنان چون چتر خان بر فرق خان. و عنصری در جای دیگر نیز گفته است:

بدان در کش زنگی سوی چتر خانش — بیاویز از دگر سو تاج قیصر.

> یعنی هم در مدح محمود گوید:

گر تخت جیپال بر در بدارد — گهر چتر خاقان بیاویزد از سر.

ص ۸۵ س ۴

حدیث شاه و حدیث حصار گرگس و عال

گرگس و عال، در کتب جغرافی موجود در دست اینجانب حصار یا شهری بدین نام پیدا نشد ولی احتمال دارد که نام این حصار گرگس بال باشد که آن قلعه‌ایست در حوالی ملتان. دولتشاه سمرقندی در تذکرهٔ خود در ضمن شرح حال سلطان جلال‌الدین که از چنگیز شکست خورده و بسوی هندستان فرار شده می‌نویسد: «کاروان افغانی را که از کرم و سواد بطرف ملتان می‌رفتند در نواحی لهاور غارت کردند و قوت و سلاح یافتند و از مردم افغان چهارصد مرد جنگی با سلطان ملحق شدند و قلعهٔ گرگس بال را فتح کردند و پادشاه ملتان با سلطان صلح کرد.» چاپ لیدن ص ۱۴۶.

ص ۸۷ س ۷ جوادیان که همه جادوشیوه مردم اند   در آب جوی نیرنگ برکشند آذر

این بیت با چهار بیت آینده که تمام نامهای قبایل است بسیار مشوش و مغلوط می‌باشد و از اینجا بگویم این ابیات مختص بدو سه نسخه است و سایر نسخ ندارند و تصحیح آنها غیرممکن است مگر بعضی از آنها آنهم از روی قیاس نه از روی واقع.

جوادیان که همه . . این کلمه جوادیان ابداً پیدا نشد که آیا اسم شهر است یا اسم قبیله و طایفه‌ای و مخصوصاً هم این بیت بخلاف سایر ابیات آینده در چند نسخه آمده است و در همه اینها بدون استثنا (جوادیان) بوده است. احتمال میرود که این کلمه محرّف اجودهیه که اسم شهریست یا اجودهن که قصبه‌ایست از بلاد پنجاب. رجوع شود بکتاب [illegible] و شاهد صادق.

۱– زبری دیگر چون سرو نشست و دهنا پور   چو کونشاده دلها آورد و چو روی ببر

۱– قص : دهساور . ۲– قص : کونساده . ۳– مهناده

هیچ کدام ازین سه معنی معلوم نشد . ۴– قص : ۲ جو دری ببر . (جو دری ابیا

بوخشر . اسم محلی است رجوع شود بکتاب مااللغه ص ۱۰۳ س ۱۶ .

۲– مریخ قلعه و مادر سیست و کنگ بهار   زبردری و درندا گر سخن گستر

۱– باحتمال قوی همان قلعهٔ مریخ است که مسعود سعد سلمان را در آن محبوس بوده . ۲–

قص : تا نیسه است و کنگ و بهار . تا نیسه اگر صحیح باشد جای احتمال نیست ولی

چون در اینجا عنصری خواسته است که از قلاع دیگر نام ببرد و تا نیسه را قبلاً گفته لذا بعید است

و کلمهٔ «مادرسی» معلوم نیست زیرا در کتب جغرافی مرجع و هیچ قلعه‌ای دیده نشد ممکن است کلمهٔ «مادرست»

محرف (باسرستی است) باشد و سرستی قلعه‌ایست در درهٔ کشمیر . رجوع شود بزین الاخبار ص ۹۹ .

و کنگ با کاف پارسی همان شهر معروف است ولی با قلعه نسبت ندارد شاید لنگ یا تنگ باشد

که اولی نام قلعه ایست و دومی نام شهری . اولی را بکتاب مااللغه مراجعه شود و دومی را

بکتاب شاهد صادق . بهار بکسر با مملکتی است از هندوستان میانه جانب دونکاله

و در آن دیار نیز شهری است بنام بهار از بناهای مهاراجه . شاهد صادق . ۳–

زبردری اسم محلی است . کتاب مااللغه ص ۲۰۹ . ۴– قص : درنداکره . معلوم گردد

و اگر بقیاس بخواهیم دست بزنیم باید بیت را اینطور بخوانیم : مریخ قلعه و باسرستی است لنگ و تنگ و

بهار زبردری و زبرنه دگر سخن گستر . زبرنه نام قلعه‌ایست . زین الاخبار ص ۹۹ .

[illegible]

۳ - بخن سیاره بود حصن دیده دنبود تیرها و بلادون تنده وبر

~~۱- قص: دیله دنبور. ۲- قص: تیرها و بیلادون، تیدبار~~

~~بخ سیاره معلوم گردید.~~

قص: بخ سیاره بود حصن دیده دنبور تیرها و بیلادون تیده وبر

۱- بخ سیاره معلوم گردید. ۲- این هم مفهوم شد با حقال بیده: دهک و دنبور

اولا نام قلعه ایست در قرب سومنات و دوی نام محلی است رجوع شود کتاب مالهند.

۲- (تیرها یا بیرها) پیدا نشد ولی بیرهان نام قریه ایست در نیمه راه

بین دو نهر سند و جیلم. مالهند ص ۱۰۱ شاید بلادون هم محرّف بلاور باشد

و این نام محلی است. کتاب مالهند ص ۱۰۰ س ۲۰. تنده یا تتیله

هم شاید تنده باشد و آن قلعه معروفی است زین الاخبار ص ۷۲. با این تصحیح

بازهم درست نشد معنی ترکیب. ببت در نو این شکل را پیدا کرد.

بخ سیاره بود حصن دهک و دنبور ببرها و بلاورها تنده وبر

کلمه بر باز هم درین مورد صحیح نیست

ظاهرا دیره یا دیری و دنبور
دیره و دنبور
اسم دو نام قلعه است
اوله دو ... ام در
در تاریخ بیهقی
۱۴۰
و مالهند ص

۴ - حدیث دیو گرگیر بهره بود دردند آبداران شرکه بر

۱- قص: دیو گرگیر بهره ۲- قص: درونه.

این بیت قطع نظر از اینکه ترتیبا غلط است وزنش هم درست نیست. عبارت دیوگرگیر باید

گیر قاعدتا باید: حدیث دیوگرگیر با گرهندی شهر را گویند دیوگر یعنی شهر ملک. درونه هم

باید درونه+ باشد و آن نام قلعه ای است ما تی عجالة معلوم نشد.

+ در تاریخ بیهقی درونه نوشته شده. چاپ دکتر غنی ص ۲۵۲

۳ — س: نخ سیاره بود حصن دیه دز نبود   بتیزهان و بلاوون و تنده و بربر

قص: = = حصن دیه دنبور   تیزهان و بیلاون و تسینده بر

نخ سیاره معلوم نگردد. دیه دز نبود یا دیه دنبور قلعه‌ای بدین
نام بوده اند الا آنکه با اندک تصرفی می توان گفت که یکی دیزی یا دیزه بوده
و دیگری بیتور یا دنبور باشد. برای دیزی یا خود دیزه که نام قلعه‌ایست
رجوع شود به زین الاخبار ص ۹۹ و تاریخ بیهقی چاپ تهران با تمام دکتر فیاض
مرحوم دکتر فیاض صفحه ~~۲۵۲~~ ۴۳۲ و ۵۵۷ و برای دنبور به کتاب
مالِلهند ص ۱۰۱. تیزهان یا تیرهان معلوم نشد الا آنکه تیرهان
نام قریه‌ایست در بین نهر سند و جیلم. تکتیح مالِلهند ص ۱۰۱. بلاوون و بیلاون
هم احتمال میرود محرّف بلاّور باشد و تنده و تسینده محرّف نندنه.
برای اوّلی رجوع شود به کتاب مالِلهند ص ۱۰۰ و برای دومی به زین الاخبار ص ۷۴.

پس از تصحیح قیاسی بیت بدین صورت می آید

نخ سیاره بود حصن دیزه و بیتور   تیرهان و بلاور و نندنه و بربر

با وجود این باز کلمهٔ بربر جای تردید است

۴ — حدیث دیو نغزگر[1] بهره سود   درو دره[2] آبرران کان سرکوهر

۱- قص: نغزگیر ۲- قص: درونه

از این بیت چیزی مفهوم نگردید الا آنکه دیو نغزگر یا نغزگیر را می توان گفت شاید در
اصل دیو نگهاگر بوده زیرا دیو در زبان هندی ملک را گویند و نگر شهر را اینهم در صورتیست که محو
شهری وجود داشته باشد و درونه یا دروته نام قلعه‌ایست رجوع شود به تاریخ بیهقی ص ۲۵۲
و کتاب مالِلهند ص ۱۳۰ س ۳. متأسفانه وزن بیت درست نیست.

ص ۹۱ س ۱۵،

زرام وار درهٔ رام اگر حدیث کنی

در زین الاخبار «دیره رام» آمده است ص ۱۰۴ و در تاریخ بیهقی در دو موضع نام از قلعه‌ای موسوم بقلعه دیری برده شده که مسلماً باید مقصود همین قلعه باشد با طبران، یا نام دیگر ضبط کرده‌اند ص ۴۳۲ و ص ۵۵۷

ص ۹۵ س ۷:

حصارهای پر امثالهای مینا رنگ

تمام نسخ موجوده باستثنای نسخهٔ ب بدین گونه است ولی در نسخهٔ ب پس از اصلاح بدین صورت نوشته: حصارها پر تمثالهای خیارنگ. بگمانم که در نسخهٔ پاریس و سایر نسخ بنظر می‌رسد مرجح است یکی آنکه امثال جمع مَثَل یا مِثْل است نه جمع تمثال دیگری آنکه امثال که خود جمع است علاوه کردن «ها» که علامت جمع فارسی است چه صورت دارد. ثالثاً معلوم نیست که نظر گوینده بتمثال بوده بلکه ممکن است که مقصود همان حصاری کثیر الامثال باشد. رابعاً در نظم و نثر پارسی گاهی استادان سخن بر جمع عربی علامت جمع پارسی افزوده‌اند چنانکه ناصرخسرو گوید: فراز آیند از هر سو بسی مرغان گوناگون پدید آرند هر فوجی نوائی دیگر الحانها.

ص ۹۶
س ۵ یکی نه چتر و لیکن بگو نه چتری   که سیم خامش اساس چون سرش نضار

مصراع دوم بیت که در نسخه س تحقیقاً غلط است در سایر نسخ نیز بدین حال را دارد.
مثلاً ب: که سیم خامش اساس خوب سرش نضار. ت: که سیم خامش و دیباش چوب
سرش نضار. ش: که سیم خامش اساس چوب سرش نضار. حق: که سیم
خامش و دیباش جفت و سرش نضار و برخی از نسخ این بیت را ندارند و برخی دیگر
اصلاً این قصیده و نوشته نشده است در مجمع الفصحا و به این گونه است: که سیم خامش و دیباش چون
سرش زنگار. ما هم گمان نکردیم اینها معنی صحیح و منظور درست نمیابد زیرا که در این بیت زرگر ا
بچتر تشبیه کرده و لی به آن چتری که دارای صفاتی باشد که با زرگر مطابقت کند و از آنجا که فعلاً
نسخهٔ صحیحی در دست نداریم ناچار باید متوسل بقیاس باشیم و مصراع را بدین صورت
بیاوریم: که سیم خامش دیبا و جفت سرش نضار، یا چوب سرش نضار.
جفت بفتح اول بمعنی طاق آمده است و نضار بضم اول زر خالص است و وجه شبه هم
معلوم است که قسمت سفید آن بسیم خام تشبیه شده و قسمت زردش بزر ناب.

ص ۱۰۶ س ۹ — زگرد اسب تو تیره شود سپیدی روز   ز تاخت تو سپید شد سپیدی از شب تار

مصراع اول صحیح است. در مصراع دوم بجای کلمهٔ «ز تاخت» «ز تاختن» هم آمده است ولی از هیچکدام مقصود حاصل نمیگردد. ع – د ظاهراً: ز برق تیغ درخشانت سپید شده شب تار. یا اینکه: ز تاب تیغ تو روز سپید شد شب تار.

ص ۱۱۳ س ۲ — ترکیب‌ها را ز رای وزیر لمش   نور است بچشم اندر و تاج است بسر

۱ – ع – د: ز رای وزیر زره‌پوش و در یک نسخه: ازرای وزیر پوش

در تمام نسخ بهمین نحو است که در متن نوشته شده یا اینکه «ازرای درخشش» (و در یک نسخه «ازرای وزیر و پیش») آمده است. آنچه در نسخهٔ پاریس و سایر نسخ آمده است قطع نظر از معنی وزن هم درست نیست. ظاهراً «ازرای وزیر زره‌پوش» ع – د یا اینکه: «از رای وزیر دهش». در باقی چه اینکه «درخشش» یا «دهش» بخوانیم برای اصلاح وزن لااقل باید آخر کلمه لفظ «ها ن» یا «ان» را ببریم والا وزن نادرست خواهد بود. در باقی نسخ یا نسخهٔ پاریس است یا اینکه: «ازرای درخشش» هم چون با متشابهی نظریهٔ ع – د متن آن یک نسخه در باقی نسخ وزن هم درست نیست پس باید یکی از آن دو را قبول کنیم والا باید کلمهٔ «نیز هان» هم و مثال آن را به مصراع بیفزائیم تا وزن درست شود.

ص ۱۱۴
س ۱۳

شاها ز مرکب تو شگفت آیدم همی   گردن بیافرید خدا اندرو دو بار

اشکال در مصراع دوم است. و اختلاف نسخ در حاشیهٔ همان صفحه نوشته شده است
در هر نسخه که در و کلمهٔ وقار آمده است باید توجه کرد بیتی و قار را از اسب یا مرکب
نفی کرد زیرا که از جهت آنکه معلوم است که هیچ وقت آن قرار و آرام نداشته ندارد اگر عنانش
بکشی از دایره بیرون جهد و اگر رانش بفشاری بدیده ها در بر جهد. و عبارت دو بار
که در نسخه اساس بوده ناصحیح است گر اینکه ناشر المعجم پاره بداند که بمعنی برش است.
نظریهٔ ع - د : گرزن بیافرید خدا اندرو دو کار یا : گرزن نیافرید خدا اندرو وقار.

ص ۱۲۰

س ۲ اسحق ابن ابراهیم را چه بهره رسید ز فضل برمک از آن شعر قافیه بردال
بیک دو بیت ندانم چه داد فضل بدو فقانه باک ندارد ز نامحال و محال

این یک دو بیت با قافیهٔ دال که اسحق درباره فضل گفته بدست نیامد در جلد
اغانی چاپ آمده است که حماد بن اسحق از پدرش روایت کرده که چون فضل
خواست بخراسان برود من برای وداع نزدش رفتم و پس از تودیع این دو بیت را خواندم:

فراقک مثل فراق الحیاة وفقدک مثل افتقاد الدیم
علیک السلامُ فکم من وفا أُفارقُ فیک وکم من کرم

چون بشنید مرا در آغوش خود کشید و هزار دینار عطا فرمود.

و در جلد اوّل عقد الفرید چاپ مصر مطبعهٔ جمالیه ص ۱۳۵ مندرج است که مردی
از شعرا وارد شد بر یحیی بن خالد برمک و این دو بیت بروی خواند:

سَألتُ النّدی هل انت حرٌّ فقال لا ولکنّنی عبدٌ لیحیی بن خالدِ
فقلتُ شراءً قال لا بل وراثةً توارَثنی عن والدٍ بعدَ والدِ

پس امر کرد مر او را ده هزار . و دینار یا درهم بودن آن را معلوم نکرده .
و این دو بیت هم که با قافیه دال است برای یحیی بوده نه فضل بنابراین یا غضایری
یحیی را با فضل اشتباه کرده است یا اگر نه من موفق بدیدار دیوان آن نشدم .

و مروان بن ابی حفصه را نیز دو بیتی است در مدح فضل و بالا از حد آدمی برده شده
کفی لک فخراً انّ اکرمَ حُرةٍ غذتکَ بثدیٍ والخلیفةَ واحدِ

نخب الشعر جلد اول جزء ۲ قسم ۲ ص ۶۸

و باز در همان صفحه آمده است و تشکر نموده از والی خراسان کرد ابوالعول را که
قبلا او را هجو کرده بود و بدست رسید و جایزه آن را کرد :

سری نحوه فی غضبته لفضلی عارض   له لجة فیها البوارق و الرعد

. .

. .

تجود بارض لا ابتغی سکن غیره   و ترالیک فیما کنت حو دی لبد

فضل گفت اهمال نمی دهم که بین رفاه و احسان و تنفر قه قایل شوی ~~[illegible]~~ اگر می خواهی هر دو را با هم
قبول کنی یا با هم رد کنی . هم او را گوشت کرد و هم صله داد .

ص ۱۴۹
س ۷ و ۸ خدای طاعت خویش و رسول سلطان خواست که فرق بدین هر سه امر در قرآن
بجاست خلق بجهد و محمد و محمود سزنی و نبی و خدایگان جهان
مقصود از بیت اول آیت مبارکه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم.
در بیت دوم نبی بضم نون یعنی قرآن و اول آن سوره الحمد فاتحه
الکتاب است و نبی هم حضرت رسول است که اسم شریفش محمد است و مراد
از خدایگان جهان محمود است ~~میگوید~~.
۱۵۲ – س ۸ مقصود از امیر عادل سبکتگین است.

بنوشت و جنبه محمود دست کارشان شیرین
آمده است و در بعضی از نسخ: کارسان رنگین
یعنی چاشنی دان آمده است که آن صندوقی است
را می گذارند. بدیهی است که این معنی در این مورد
... هم لطفی ندارد و بدون تردید کلمه محرف
... باشد محقق نگارستان. و مصراع
... نموده نگارستان رنگین. یا آنکه نگارشان

یمین الدوله
چون محمود امیر شد از خلیفهٔ بغداد، بزرگ و مهم اید رسولی عبدالله در سال
با عهد و لوا دارد و به خلعت و تاج آورد و داور اعطا یمین الدوله
و امین المله و لقب ابوالقاسم لقب داد. محمود در دفعات ۳۸۹
تاریخ شاهی ابوالحسن و ابوعلی ... زین الاخبار ص ۶۳

ص ۱۴۹

س ۷ و ۸ خدای طاعت خویش و رسول سلطان خواست — کز دفرق بدین هر سه امر در قرآن

نجات خلق بجهد و محمد و محمود — سزد نبی و نبی و خدایگان جهان

مقصود از بیت اول آیهٔ مبارکهٔ یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

واطیعوا الرسول واولی الامر منکم.

در بیت دوم نبی بضم نون بمعنی قرآن و اول آن سورهٔ الحمد فاتحة

الکتاب است و نبی هم حضرت رسول است که اسم شریفش محمد است ومرادش

از خدایگان جهان محمود ~~است~~ است.

ص ۱۵۴ - س ۸ مقصود از امیر عادل سبکتگین است.

ص ۱۶۳ س ۹ عجب نگارگری ابر و باد دیبا باف — بدشت و بیشه نمود است کارشان شیرین

در اغلب نسخ کارسان با سین بی‌نقطه آمده است و در بعضی از نسخ: کارسان رنگین

ضبط شده است. کارسان در فرهنگها بمعنی چاشدان آمده است که آن صندوقی است

از گل و چوب میسازند و در آن نان و حلوا میگذارند. بدیهی است که این معنی در این مورد

مناسبت ندارد. و عبارت «کارشان شیرین» هم لطفی ندارد و بدون تردید کلمه تحریف

شده است. احتمال میرود که «نگارستان رنگین» باشد مخفف نگارستان. و مصراع

هم بدین گونه اصلاح شود: بدشت و بیشه نموده نگارستان رنگین. یا آنکه نگارشان

رنگین.

۲

ص ۱۵۸ س ۴ — همی ببوی خوش خویش نازد آگر نیست — که خوشتر است از او بوی خوی شاه زمن

این بیت از روی تذکرهٔ تقی الدین کاشانی نقل شده. قسمت تشبیب این قصیده در هیچ کدام از نسخ موجوده نبود و در برخی از نسخه‌ها بیت اول قصیده را بدون آنکه توجه بمعنی کنند بدین گونه آورده‌اند: خدایگان بزرگ آفتاب ملک زمن .... در صورتیکه از این بیت که از تذکره تقی الدین نقل شد روشن است که بیت پس خدایگان بزرگ .. بعد از تخلص آمده است و مطلع قصیده نیست،

ص ۱۶۸ س ۱۰ — این قصیده نه مطلع دارد و نه ممدوحش معلوم است و خود قصیده طرز خاصی دارد و در تمام ابیات آن عروض مصراعها دارای قافیت می‌آید. دانشمند بزرگوار آقای ملک الشعراء بهار با خط خود این قصیده را در حاشیهٔ (ب) نسخهٔ متعلق بخودشان نوشته است و در فاتحه نوشته که: اشعار فوق ظاهراً منتسب به از قصاید متفرقه باشد که در صنعت مطابقه و ترصیع گرد آورده و شاید هم از عنصری باشد ولی چون در نسخهٔ قدیمه بدست آمد یادداشت شد. حوزه بهار ۱۳۱۲ تکرر قوافی و نداشتن مطلع نظریهٔ آقای بهار را تایید میکند ولی در اینکه قصیده از خود عنصری بوده تا اندازه‌ای محرز است اما دور نیست که ابیات چندی بر آن علاوه شده باشد. صاحب ترجمان البلاغه یک بیت از این قصیده را بنام عنصری در صنعت تجنیس یاد آورده است:

شده است کام تو بر کائنه عطا صورت — شده است نام تو بر نامهٔ ظفر عنوان.

علاوه در نسخهٔ (قص) که قدیمترین نسخه‌های موجوده است و در تذکرهٔ تقی الدین کاشانی نیز این قصیده ثبت شده است.

ص ۱۷۰
س ۱۲ تا بدست شاه باشد تارزه بر شد بافسون   کشتن بدخواه را او تیز باشد بی فسان

بجای کلمهٔ تارزه در بعضی از نسخ کلمهٔ مار آمده است. علامهٔ محترم آقای دهخدا و دانشمند ادیب آقای دکتر شفق
نیز (مار) را بهتر از (تارزه) می‌دانند بمناسبت افسون و از مار بی افسون مرادشان اینست
که ماری است افسون برنمیدارد یعنی خبیث مار است. ولی در اغلب نسخ حتّی در ترجمان البلاغه
هم در صفحه ۲۲ در صنعت اقتضاب (تارزه) آمده است بمناسبت تارزه و تیز.

ص ۱۹۱
س ۱۱ بزخم مار بود هم زبان مار افسای   زبان کینه‌ورش هم بزخم کینهٔ اوست

در برخی از نسخه‌ها در هر دو مورد (زبان) آمده است و در بعضی در هر دو مورد (دندان)
و در بعضی باختلاف. اگر زبان را بمعنی ترک یا اجل بگیریم در هر دو مورد زبان
صحیح خواهد بود.

ص ~~۲۰۴~~ ۲۰۴
س ۶ سیاه پرش موی است ماه رویش روی.

ف: دیزش. سیاه فامه‌ش موی و پیسه فامه‌ش روی، ع ـ د.
شاید کلمهٔ (پرش) که در برخی از نسخ (دیزش) آمده اصلاً (دیزش) بوده
و دیز بمعنی رنگ است مخصوصاً رنگ سیاه و بیت را قیاساً بدین گونه تصحیح کرد:
سیاه دیزش موی است و ماه دیزش روی.

ص ۲۰۶
س ۷ کجا جوی خون خواهی ای دلربای — رخان مرا اندران جوی جوی

۱- یابی، ع - د. اعم از آنکه «خواهی» یا «یابی» باشد مقصود این است
که از بس خون گریسته بر رو و رخ وی غرق در جوی خون شده است.

ص ۲۲۸ که لرزان بود مانده اندر سنار
س ۳
جناب آقای دهخدا را عقیده بر این است که کلمهٔ «سنار»، محرّف کلمهٔ «کنار» است و در توضیح نوشته اند:
در هر چند لغویین سنار را یک کلمه گمان برده و همین بیت را شاهد آورده اند بگمان
من (کنار) است یعنی ساحل چه کلمهٔ «سنار» در جائی دیده نشده است. کشتی ایستاده
دائم حرکتی دارد بدو پهلو و ناویدن همان حرکت است»

ص ۲۳۹ منزل او بمرزغن باشد.
س ۲
اگرچه مرزغن در لغت نامه ها آمده است لکن من گمان نمیکنم چون شعرا این
کلمه را با مرغزار قرین می آورند اصل مرغزن است و مرزغن قلب یا
تصحیف است ع - د. در اغلب فرهنگ ها کلمه مرغزن هم آمده است.